

هایدگر با غرور بسیار می‌گوید: «مردم می‌گویند که هایدگر روباه است». داستان حقیقی هایدگر روباه این است: روزی روزگاری روباهی بود که آن قدر از موزیگری بی‌بهره بود که نه تنها در تله‌ها گرفتار می‌شد بلکه حتی از گشتن فرق تله و غیرتله نیز ناتوان بود. این روباه به ناتوانی دیگری نیز دچار بود. خز پوستش عیب داشت و بنابراین او در برابر سختیهای زندگی روباهها به‌طور کامل از محافظ طبیعی بی‌بهره بود. این روباه بعد از آنکه تمامی جوانی خود را صرف گشتن در اطراف تله‌های مردم کرد، و یک تکه از پوستش هم سالم نماند، تصمیم گرفت از جهان روباهها نیز کناره

\* این مقاله ترجمه‌ای است از:

Hannah Arendt, "Heidegger the Fox", in *Essays in Understanding: 1930-1945*, ed. by Jerome Kohn, Harcourt Brace & Company, 1994, pp. 361-62.

این نوشته از *Denktagebuch* آرنت در سال ۱۹۵۳ است. *Denktagebuch* او کتابچه‌ای است که او اندیشه‌هایش را در آن ثبت می‌کرد، و نیز نقل قولهایی از دیگر نویسندگان برای اینکه در آینده به آنان ارجاع دهد. ترجمه‌ی انگلیسی این نوشته از رابرت و ریئا کیمبر است. — ویراستار انگلیسی.

بگیرد و برای خودش سوراخی دست و پا کند. او، با وجود تجربه‌ی گسترده و باورنکردنی خود از افتادن در تله‌ها، و نادانی تکان‌دهنده‌اش از فرق میان تله‌ها و غیرتله‌ها، به اندیشه‌ای کاملاً تازه و ناشنیده در میان روباهها رسید: او از سوراخ خود تله ساخت. او خودش را تو سوراخ جا داد و آن را مانند سوراخی معمولی ساخت — نه از روی حيله‌گری، بلکه به این دلیل که او همیشه گمان می‌کرد که تله‌های دیگران سوراخهایشان بود — و سپس تصمیم گرفت که به شیوه‌ی خودش موزی شود و این تله را که خودش ساخته بود و تنها مناسب خودش بود برای دیگران نامناسب سازد. این باز ثابت می‌کرد که چقدر نادانی او از تله‌ها زیاد است: هیچ‌کس در تله او نمی‌رفت، چون خودش در آن نشسته بود. این مسأله او را آزار می‌داد. با این همه، همه می‌دانند که همه‌ی روباهها با وجود موزیگریشان گهگاه در تله گرفتار می‌شوند. چرا تله روباه — به‌ویژه تله‌ای که روباهی ساخته باشد که بیش از هر روباه دیگر به تله افتاده است — نباید با تله‌های انسانها و شکارچیها رقابت کند؟ بدیهی است به این دلیل که این تله چندانکه باید به‌وضوح نشان نمی‌داد که تله بود! و بنابراین به ذهن روباه ما گذشت که تله خود را به زیبایی بیاراید و نشانه‌های کاملاً واضحی در همه جا بر آن بیاویزد که کاملاً به وضوح بگوید: «همه بیایید اینجا؛ این تله است، زیباترین تله‌ای که در دنیا است». از همین نکته معلوم بود که هیچ روباهی اشتباهی گذارش به این تله نمی‌افتاد. با این همه، بسیاری آمدند. زیرا این تله سوراخ روباه ما بود، و اگر شما می‌خواستید او را ببینید خانه‌اش همانجا بود، و شما باید به تله او قدم می‌گذاشتید. البته، همه بجز روباه ما می‌توانستند باز از آن بیرون بیایند. این تله دقیقاً به اندازه‌ی قامت خودش بود. اما این روباه که در این تله زندگی می‌کرد مغرورانه می‌گفت: «بسیاری برای دیدنم به تله‌ام قدم می‌گذارند چون من از همه‌ی روباهها بهتر شده‌ام». و حقیقتی نیز در این سخن بود: هیچ‌کس ماهیت تله‌ها را بهتر از کسی نمی‌شناسد که تمام عمر طولانی خویش را در تله‌ای می‌نشیند.